فهرست مطالب

[اشاره 2](#_Toc448522996)

[نکات تحلیلی بحث 2](#_Toc448522997)

[نکته اول 2](#_Toc448522998)

[جمع‌بندی نکته اول 3](#_Toc448522999)

[افراطیون در مذهب امامیه 3](#_Toc448523000)

[دسته اول: عقل‌گرایان 4](#_Toc448523001)

[دسته دوم: نص‌گرایان 5](#_Toc448523002)

[نکته دوم 5](#_Toc448523003)

[نکته سوم 7](#_Toc448523004)

[نکته چهارم 8](#_Toc448523005)

[نکته پنجم 8](#_Toc448523006)

[انواع کاربرد عقل 8](#_Toc448523007)

[کاربرد اول: عقل به‌مثابه منبع 9](#_Toc448523008)

[کاربرد دوم: عقل به‌مثابه کاشف 9](#_Toc448523009)

بسم الله الرحمن الرحيم

# موضوع: فقه / اجتهاد و تقلید / مسئله تقلید - مقدمات

# اشاره

در جلسات گذشته معانی و مقدّماتی را پیرامون واژه‌های مترادف با اجتهاد را مورد بررسی قرار دادیم و آخرین واژه‌ای که بررسی شد واژه حکم بود.

واژه حکم را چه از منظر عامّه، چه از منظر خاصه، از منظر مباحث فلسفی و کلامی و همچنین از منظر مباحث فقهی مورد بررسی قرار داده و نتایج آن را ارائه کردیم.

پس از اینکه این گذر اجمالی را انجام دادیم، چند نکته در تحلیل این روند و جریان را اشاره می‌نماییم و پس از آن بر روی قسمت ویژه این بحث که همان اصولی و اخباری باشد متمرکز خواهیم شد.

## نکات تحلیلی بحث

بخش اولی که بعد از گذر از این روند تاریخی باید عرض شود، چند نکته تحلیلی و جمع‌بندی در این رابطه می‌باشد.

### نکته اول

اولین نکته‌ای که مطرح می‌شود این است که، این دو رویکرد عقل‌گرا و نص گرا، دو رویکردی هستند که هر یک از اینها دارای طیف خاص خود می‌باشند و در بسیاری از مقاطع تاریخی و در بسیاری از مکاتب کلامی، حدیثی، تفسیری و فقهی، این دو رویکرد در طیف‌های میانه قرار گرفته و تقریباً از آن تقابل فاصله می‌گیرند، و فقط در مقاطع خاصّی است که یک مکتب یا یک شخصیتی به سمت یک طرف به شکل حادّ و تند آن گرایش پیدا می‌کنند. و الاّ این عقل و نص در یک نگاه جامع، قابل تعامل می‌باشند و نظر درست این است که اینها هر کدام دارای جایگاه و کاربردی می‌باشند و همچنین هر کدام دارای محدودیت‌هایی می‌باشند.

منطقی که در کلام ائمه «سلام الله و سلامه علیهم» می‌باشد یک چنین منطقی است، به این معنا که وقتی مثلاً باب قضا و روایات مقدّمات باب قضا را ملاحظه کنید، می‌بینید که ائمه هم بر تقیّد به نصوص و احادیث و أهمیّت نص و حفظ چارچوب‌های نص تأکید دارند، و هم اینکه در مذهب امامیه نص دارای دامنه‌ای وسیع‌تر از روایاتی است که از پیامبر اکرم نقل شده است و هم دست ما در منطق امامیه بازتر می‌باشد، به لحاظ اینکه حجم روایات ما فراتر از روایات و احادیث آنها می‌باشد و از درجه اعتبار بالاتری برخوردار است. و هم اینکه در همین چارچوبه احادیث بایستی ضوابط و قیود حفظ شوند.

از طرف دیگر هم، عقل و فهم عقلی در انبوهی از روایات مورد توجه قرار گرفته است. به این معنا که حجم زیادی از مسائل عقلی، به خصوص در مسائل کلامی و مسائل تفسیری وجود دارد و خودِ ائمه نیز به آن اشاره کرده‌اند.

همچنین از یک طرف نیز می‌بینیم، اشاراتی که در مورد عقل شده است در برخی از موارد به خصوص در مورد احکام بسیار محدودیت دارد و محدودیت‌های عقل و قرائن عقلی و ظنون و امثال اینها باید در این‌گونه موارد بسیار مورد توجه قرار گیرد.

این مواردی که گفته شد چند نکته بسیار اساسی است که در روایات ما در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند که الان قصد داخل شدن در این بحث را نداریم لکن چارچوب اصلی و کلّی این بحث این است که:

الف) هم در مجموعه‌ای و طوایف گوناگونی از روایات این موضوع وجود دارد که به اهمیّت حدیث اشاره می‌کند، و این از اصول مهمّ تفکّر امامیه بوده است، و اینکه حدیث نقش مهمّی در شناخت قرآن، شناخت حقایق و معارف و جایگاه و پایگاه اصلی معارف اسلامی می‌باشد.

ب) بایستی در چارچوب حدیث باقی ماند و حتی نقل به معنا هم که اجازه داده شده است، در صورتی است که تغییری پیدا نکند و خودِ امام هم در برخی از موارد، نسبت به نصّ روایات و احادیثی که از پیامبر یا از ائمه می‌باشد، عنایت و توجه خاص دارند که کلمه به کلمه آن مورد توجه است و نمی‌شود از آنها دست برداشت. و همچنین تأکیدی که بر روایات اهل‌بیت شده است.

ج) از طرف دیگر هم دیده می‌شود که ائمه در معارف اعتقادی، در معارف تفسیری و همچنین در فهم خودِ آیات و روایاتی که از پیامبر یا ائمه قبل می‌باشد، قرائن عقلی را به کار برده‌اند، نکاتی را که به صورت قرائن عقلی می‌باشد را مورد توجه قرار داده‌اند.

د) و مورد آخر اینکه می‌بینیم که ائمه در مباحث قیاس، ظنون و از این قبیل مسائل عقلی بسیار به محدودیت‌ها اشاره فرموده‌اند، به این بیان که عقل چیزی نیست که بتوان آن را در منابع و احکام رها گردد و با ظنون و استحسانات بتوان به دنبال عقل محدود ظنّی حرکت کرد.

وقتی اینها در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند مشخص می‌شود که در نگاه اهل‌بیت و در نگاه مکتب امامیه، تمام این موارد دارای جایگاه می‌باشند و البته بایستی به محدودیت‌ها نیز توجه شود.

در عین حال که این نگاه جامع در بین امامیه وجود داشته و حائز اهمیّت می‌باشد، در مقاطعی از تاریخ شاهد این هستیم که شخصیت یا مکتبی از این نگاه نص گرا یا عقل‌گرا به سمتی تمایل و گرایش جدی‌تری پیدا کرده است.

#### جمع‌بندی نکته اول

بنابراین، می‌توان گفت عقل‌گرایی و نص‌گرایی دارای تقابل مطلق نیستند، بلکه در بعضی از تفاسیر اینها کاملاً می‌توانند در کنار یکدیگر قرار گیرند، البته با ضوابط خاصی که به دلیل محدودیت‌هایی است که در هر طرف وجود دارد، که این اصل و قاعده کلی این مسئله است، لکن گاهی کسانی یا مکاتبی تمایل بیشتری به یک طرف پیدا می‌کنند که این تمایل گاهی به حدی است که حالت افراطی پیدا می‌کند. از این نوع گرایش می‌توان به مرحوم امین الدّین استرآبادی اشاره کرد که ایشان به طور شدید در یک طرف طیف قرار گرفتند که موج اخباری‌گری راه افتاد.

همچنین در طرف مقابل هم شاهد این ماجرا هستیم که در برخی از فتاوای ابن جنید، ابن عقیل، اسکافی و ... و کسانی که اندکی قبل از شیخ مفید بوده و برخی از آنها نوعی معاصرت داشته‌اند، اینها گاهی فتاوایی می‌دهند که خیلی نزدیک به عامه می‌باشد و این‌گونه احساس می‌شود که گویا به سمت نوعی استحسانات و قیاساتی چرخیده و تمایل پیدا کرده‌اند.

#### افراطیون در مذهب امامیه

بنابراین هر دو طیف در امامیه دیده می‌شوند اما همان‌طور که ملاحظه کردید تندی‌های این مسئله در چند مقطع زیر می‌باشد:

##### دسته اول: عقل‌گرایان

یکی مقطعی مانند عصر قبل از شیخ مفید و شرایطی که امثال ابن جنید و ابن عقیل و دیگرانی هم سطح ایشان وجود داشته‌اند که می‌توان گفت به نوعی حالت افراط به سمت قیاسات و استحسانات پیدا کرده‌اند.

یک درجه از این مقطع، آن است که در کتب تاریخی هم به آن اشاره می‌کنند که مربوط به مقطعی است که مربوط به دوره مرحوم محقق اردبیلی و معاصرین و شاگردان ایشان می‌باشد که تا حدودی نسبت به نوع اول پایین‌تر و متعادل‌تر می‌باشند. این افراد به گونه‌ای پیش رفته‌اند که سهم نص و حدیث را کم گرفته‌اند، در این حد که تقریباً غالب احادیث را به لحاظ سندی مورد خدشه قرار داده و به شکلی به سمت انسداد می‌رفتند که این نوع انسداد را در رسائل ملاحظه فرموده‌اید.

پس همان‌طور که ملاحظه شد در این دو مقطع، یک نوع تندی و شاید نوعی عبور از حدّی به سمت ترجیح کاربرد عقل در فهم احادیث و در مسائل فقهی را شاهدیم. که مقطع اول و تندتر آن در زمان ابن جنید و اسکافی و... می‌باشد و کمی متعادل‌تر و پایین‌تر از آن را در قرن نهم و دهم شاهد هستیم که امثال محقق اردبیلی و امثال ایشان و کسانی که به نوعی انسدادی هستند، می‌باشد. انسدادی‌ها کسانی هستند که معتقدند بعد از انسداد بایستی مطلق ظن را معتبر دانست.

این دو مقطع که قرون دوم و سوم و قرون هشتم و نهم و دهم می‌باشد را خروج تندتری را به سمت کاهش اعتماد به احادیث در مجال فقهی شاهدیم.

درجه دیگر را در دوره معاصر ما می‌باشد که البته در این مقطع فقهایی به این معنا در این نگاه وجود ندارند اما این گروه به‌مراتب از هر دو گرایش تندتر و شدیدتر می‌باشند لکن پایگاه فقهیِ کلاسیک تعریف‌شده‌ای ندارند. بلکه این نگاه بنا بر بحث‌های جدید کلامی شکل گرفته است که کسی بگوید روایات و اخباری که در معاملات و غیر عبادات آمده‌اند عمدتاً نوعی ارشادات می‌باشند و در باقی مسائل بایستی به عقل خودمان عمل کنیم.

این نگاه بسیار تندتر از نگاه‌های قبلی است اما در چارچوب فقهی نمی‌گنجد و در حقیقت نوعی نفی فقه می‌باشد. این نگاه نافی فقه در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و احیاناً عبادی می‌باشد.

کسانی که گرایش‌های تندِ روشنفکری دینی را دارند که متأثر از مباحث کلامی جدید در انتظار بشر از دین و مسائل دیگری از این قبیل می‌باشد، که اینها نوعی نفی فقه می‌باشد که این دسته معتقدند اصلاً قانون الهی وجود نداشته بلکه هر چه هست قانون بشری است.

البته نوعی از گرایش‌های فقهی هم در این مقطع و این دسته وجود دارند که البته این دسته به نوعی قائل به فقه می‌باشند اما خیلی دست را باز گذاشته و معتقدند که مثلاً آیات را کنار گذاشته، تفسیر آن را به گونه دیگری انجام دهند و مسائلی از این قبیل که اینها در گفتمان فقهی قرار می‌گیرند لکن آنها، استوانه‌های بالا و استدلالات قوی‌ای که در اصول قبلی بوده است را ندارند.

تا اینجا، عرض ما این بود که:

اولاً اجمالاً در منطق اهل‌بیت تعاملی بین نص و عقل وجود دارد.

ثانیاً دو طرف این طیف گاهی فاصله می‌گیرند و در مقاطعی ما شکل تمایل افراطی را شاهد هستیم.

ثالثاً به عنوان مصداق می‌توان سه یا چهار مقطع را اشاره کرد که در آن طرف طیف، ترجیح جانب عقل و ظن و فاصله گرفتن از حدیث و منابع نصی را شاهد هستیم. که این مقاطع عرض شد.

اینها جریاناتی هستند که در طول این قرون می‌توان در حوزه فقه و در امامیه به آن اشاره کرد.

البته از دید ما آنچه که در زمان مرحوم علامّه و مکتب حلّه پایه‌ریزی شد در این طیف قرار نمی‌گیرند، چرا که ما معتقدیم مکتب علامّه، مکتب قابل قبولی است زیرا در یک شرایط مناسبی قرار دارد که هم سهم حدیث حفظ شده است و هم سهم عقل حفظ شده است، اما البته پایه‌های عقلی اصولی مرحوم علامه حلّی و مکتب حلّه، پایه‌های قوی‌ای می‌باشد. گاهی برخی بنا دارند که این مکتب و نگاه را نیز به نوعی در طرف افراط اعتقاد به عقل و فاصله گرفتن از نص، قرار دهند که البته نمی‌توان این نگاه و اعتقاد را پذیرفت.

##### دسته دوم: نص‌گرایان

در طرف مقابل نیز، کسانی هستند که طرف ترجیح جانب حدیث و به نوعی حذف کاربرد عقل در حوزه فقه و در جریان امامیه می‌باشند که شدیدترین موج و افراط در این طرف را در همین قرن یازدهم و اخباریونی مانند امین الدین استرآبادی ملاحظه می‌کنیم.

در رتبه بعدی از ایشان، در قرون متقدّم مانند مرحوم صدوق و امثال ایشان می‌باشند. امثال مرحوم صدوق این‌گونه نبوده‌اند که نگاهی مانند امین الدین استرآبادی داشته باشند بلکه ایشان در مباحث کلامی و فقهی و ... از قرائن و توجهات عقلی استفاده می‌نموده‌اند.

لذا بایستی شدیدترین این گروه را همین جریان اخباریون و در رأس آنها امین الدین استرآبادی دانست. و در رتبه بعدی جریانات حدیثی مرحوم صدوق و امثال ایشان قرار می‌گیرند.

در امتداد این جریانات نیز جریان اخباری‌های متعادل می‌باشند که به سمت حالت تعادل حرکت می‌نمایند.

مثلاً صاحب حدائق غیرازاینکه در مواردی ادعاهای دارند، اما سرجمع حدائق چه در مقدّمه -که خودش اصول است اما ممکن است با برخی مبانی دیگران متفاوت باشد- و چه غیر از مقدّمه، چندان از چارچوب‌ها بیرون نیست.

و یا مرحوم فیض، ایشان نیز تحت تأثیر اخباریون بوده‌اند لکن نگاه ایشان تعدیل شده است. و همچنین مجلسی‌های پدر و پسر نیز از این دسته‌اند.

### نکته دوم

نکته دیگری که در اینجا از نظر تاریخی وجود دارد و توجه به آن خالی از لطف نیست این است که معمولاً این تندی‌ها و افراطی‌گری‌های یک سمت متأثر از تندی و افراطی بوده است که در طرف مقابل وجود داشته است.

البته این یک قاعده کلّی نیست اما در بسیاری از این موارد شاهدیم که این تندی از تندی طرف مقابل نشأت گرفته است، همان‌طور که شاهد هستیم که یک جریان تعادلی جامع بعد از یک تندی ایجاد شده است.

این موارد را اگر کسی در تاریخ مطالعه و دقّت داشته باشد متوجه می‌شود که گاهی شاهد هستیم که یک موج تند در جواب یک موج تند دیگری بوده است. مثلاً این‌طور که گفته می‌شود جریان امین الدین استرآبادی تحت تأثیر عقل‌گرایی و فاصله‌گرایی از احادیث و اخبار و قائل شدن به نظریه انسداد بوده است که در عصر قبل ایشان بین کسانی از قبیل محقق اردبیلی و صاحب عوالم و کسانی از این قبیل بوده است.

توضیح این مطلب اینکه وقتی می‌بیند که اینها با یک اصول بافی و قاعده سازی و پرداختن به مباحث رجالی، حاصل و خروجی داده که انسدادی است و این دسته معتقدند که اخبار و احادیث حتی آن مواردی که می‌توان برای آنها نوعی اعتبار رجالی هم درست کرد جوابگوی نیاز ما نیستند و بایستی انسدادی شد.

همان‌طور که ابتدای بحث گفتیم در اینجا قصد نداریم تا این مباحث را مجزا مورد بررسی و بحث قرار دهیم چراکه موجب طولانی شدن کلام می‌شود که چندین ماه به طول می‌انجامد و این در حالی است که علم اصول ما این مسائل را مشخص نموده است. ما معتقدیم که در مکتب اهل‌بیت، عقل کنار زده نشده است اما محدودیت‌های عقل تبیین شده است. و طبق آنچه اصول به ما یاد می‌دهد این عقل هم می‌تواند منبع احکام باشد، هم کاشف احکام باشد اما با چارچوب و ضوابط و این محدودیت‌ها نیز کم نیستند. همچنین تقیّد به حدیث هم مهم است اما این هم دارای محدودیت‌هایی می‌باشد و بایستی محدودیت‌های دو طرف اعمال شود.

آنچه در مورد افراط و تفریط یا اعتدال گفته می‌شود نیز با این نگاه سنجیده می‌شود و الاّ نمی‌توان ابتدائاً راجع به اعتدال یا افراط و تفریط نظر داد چرا که حق بایستی مشخص شود و ما معتقدیم که حق در اینجا مشخص است و استدلال هم برای این حق وجود دارد و بر اساس این حق افراط و تفریط را معنا می‌کنیم.

با توجه به آنچه در این نکته گفته شد فهمیدیم که بسیاری از این موج‌های تند و افراطی در یک سمت در اثر مقابله با موجی است که در نقطه مقابل وجود داشته است، همان‌طور که گاهی دیده می‌شود یک موج منطقی متعادل مناسب در اثر این افراط‌ها پیدا می‌شود، از این دسته می‌توان به مکتب شیخ مفید و غیره اشاره کرد که یک مکتب جامع عقلی-حدیثی می‌باشد که این مکتب متأثر از آن فاصله گرفتن‌ها و تندروی‌هایی است که در فتاوای ابن جنید و اسکافی و امثال اینها بوده است. و در طرف مقابل به نوعی ناظر به مسائل مرحوم صدوق و متقدّمین و متأخرین ایشان می‌باشد که مکتب جامع و منطقی‌تری در بغداد شکل گرفته است.

اینکه ما در اینجا اجازه نمی‌دهیم تا بحث طولانی‌تر و جزئی‌تر شود به این دلیل است که ما در اینجا هم به ادوار اشاره کردیم، هم به امواج اشاره کردیم، هم طرف افراط و چند موج افراطی در هر دو طرف را نام بردیم و هم مکاتبی که در نقطه‌های جمع و تعادل قرار دارند اشاره شد و هم تأثیر و تأثری که این مکاتب نسبت به یکدیگر دارند که فقط همین عبارت آخر نیازمند چند پایان‌نامه می‌باشد. به این معنا که تأثیر و تأثّر مکاتب فقهی (فقط فقهی) با همین نگاه نص‌گرایی و عقل‌گرایی جای کار بسیار زیادی دارد. که ما در اینجا فقط به اجمال می‌گوییم که مثلاً امین الدین استرآبادی مکاتب مخالف را دید و در اثر وحشت از آن به این سمت میل پیدا کرد، اما اینکه چه چیزهایی دید، دقیقاً چه اتفاقی افتاد و ... بسیار جای کار دارند. و لذا در اینجا نمی‌توان تمام این موارد را مورد بررسی جزئی قرار داد بلکه ما فقط در مقام بیان اصل این مسئله و موضوع می‌باشیم که شامل ادوار، امواج، تقابل و تعامل نص‌گرایی و عقل‌گرایی، جریاناتی که به هر طرف روی گردانده‌اند و تأثیر و تأثرهایی که بین اینها وجود داشته است، می‌شود.

### نکته سوم

نکته دیگر هم این است که حوزه‌ها نیز به لحاظ جغرافیایی پایگاه این مکاتب می‌باشند به این معنا که گاهی می‌بینیم که یک حوزه‌ای کاملاً جایگاه یک مکتبی از این مکاتب افراط یا تفریط و یا تعادل قرار می‌گیرد. مثلاً دیده می‌شود که یک حوزه‌ای در یک شهر و یک منطقه‌ای در یک گفتمان خاص سیر می‌کند. و گاهی نیز می‌بینیم که رویکرد یک حوزه عوض می‌شود، که این تغییر رویکرد گاهی در یک عصر و به هم نزدیک می‌باشد و گاهی در یک فاصله چند قرنی می‌باشد.

پس مطلب دیگر که در این نکته مطرح شد جغرافیای مکتب عقل‌گرایی و نص‌گرایی می‌باشد که علاوه بر بحث‌های قبل، این نکته هم برای خودش مطلب قابل تأمل و مهمی می‌باشد.

به عنوان مثال در چندین قرن قم و ری بیشتر حدیث‌گرا بود، درحالی‌که بغداد بیشتر عقل‌گرا بوده‌اند. سپس می‌بینیم که اینها جای خود را عوض می‌کنند و از یک رویکرد به سمت رویکرد دیگر می‌روند. مثلاً در جایی بزرگان این مکاتب با هم بوده‌اند (وحید بهبانی و صاحب حدائق در کربلا) و این با هم بودن موجب می‌شود که به شکلی زمینه‌ای فراهم می‌شود که هم صاحب حدائق تعدیل شده است و هم تفکر اصولی که بعد از آن به شیخ انصاری می‌رسد در اینجا شکل می‌گیرد و سر منشأ این تغییر دیدگاه می‌شود. و این تفکر اصولی این‌گونه نیست که نکات اخباری‌ها را مورد بی‌اعتنایی قرار دهد. مؤید این کلام این است که در بررسی وسائل شما می‌بینید که تمام این کتاب نگاه به اخباری‌ها دارد اما این نگاه بسیار منصفانه و سنجیده می‌باشد.

همین که این بزرگان در یک شهر بوده و در تعامل بوده‌اند گاهی این تأثیرات را داشته است که اینها موجب مباحث جغرافیای این تحول می‌باشد.

البته دقت فرمایید که تمام مباحث و نکات تحلیلی این جلسه در فضای فقهی و تاریخ تطوّر فکر نص گرا و عقل‌گرا بود که جلوه‌های آن، ادوار، امواج و برخی از نکات تحلیلی آن مطرح شد.

اما در کنار اینها همیشه بایستی به این نکته توجه کرد که در حوزه مسائل کلامی و تفسیری هم مطلب دیگری وجود دارد که آن در جایگاه خود بایستی مورد بررسی قرار گیرد و ما در اینجا اصلاً وارد این مباحث تفسیری نشدیم و اینکه این گرایش‌های تفسیری که در تاریخ وجود داشته است که به چه سمت و سویی حرکت کرده‌اند و به کجا رسیده‌اند و ... مباحثی است که ما اصلاً وارد در آن نشدیم. که این رویه حتی در تفاسیر شیعی نیز وجود دارد که اگر این تفاسیر از مجمع‌البیان گرفته تا علامه طباطبایی ملاحظه شود متوجه این مطلب و این بحث می‌شوید.

این تحوّلات تفسیر ما نیز از حیث نص‌گرایی و عقل‌گرایی بی‌ارتباط با تحولاتی که در حوزه فقه و اصول روی داده است نمی‌باشد لکن بررسی این بحث نیاز به دقّت و تأمّلات بیشتری دارد که تحولات حوزه تفسیر هم طبقه بندی شده و روش‌شناسی آن با حوزه فقه و اصول بررسی شود که تأثیر و تأثر اینها به چه صورت بوده است.

علاوه بر اینها حوزه مباحث کلامی و بالاتر از آن حوزه فلسفی و عرفانی می‌باشد که اینها نیز جایگاه و مباحث خود را دارند. و نکته جالب اینجا است که یک تفکّری مانند حکمت متعالیه که یک تفکّر عقلی است با ویژگی‌های خاص خود، همین تفکّر در برخی از مسائل بسیار نزدیک به اخباری‌ها می‌باشد.

مثلاً در مورد ملاصدرا نقل می‌شود که نسب به تقلید معترض بوده است، که این تحت تأثیر موج اخباری‌ها می‌باشد و از لحاظ روانشناسی و این‌گونه مطالب هم تحت تأثیر سخت‌گیری‌ها و برخوردهای تندی است که با ایشان شد که غالباً از سوی فقها و محدّثین و امثال اینها بود که گاهی ایشان را به این سمت می‌کشاند و لذا حتی کسی مانند ملاصدرا که اوج عقل‌گرایی فلسفی ما می‌باشد و دستگاه فلسفی که ملاصدرا ریخته است که هنوز کسی نتوانسته است این دستگاه را متزلزل کند، همین شخص تفسیر گفته و نوشته، شرح اصول کافی را نوشته‌اند و در این شرح، تعبّدهای بالایی در ظواهر و کلمات روایات، از ایشان دیده می‌شود. و در عین حال از طرف مقابل می‌بینیم که با تقلید میانه خوبی نداشته و در مورد آن حرف دارند. (که البته برخی، فرمایشات ایشان را توجیه کرده‌اند).

این چند جریان فلسفی، عرفانی، کلامی، تفسیری و فقهی و اصولی را می‌توان با نگاه نص و عقل مطالعه کرد، ادوار و تأثیر و تأثرهای درونی اینها را بررسی کرده و همچنین روابط خودِ این جریانات را نیز مورد بررسی قرار داد. این مطلبی است که حائز اهمیت است که البته پیرامون این مطلب کار شده است اما هنوز جای کار بیشتری دارد.

### نکته چهارم

نکته دیگری که باید در اینجا مطرح شود این است که:

آنچه که ما از مرحوم شیخ انصاری به بعد که مرحله اوج نامیده می‌شود مشاهده می‌کنیم که این مرحله طبق آنچه در جلد اول موسوعه گفته شده است مرحله ششم می‌باشد و بنابر دیدگاهی مرحله هفتم و بنابر برخی از تقسیمات مرحله نهم یا دهم تطوّر امامیه می‌باشد. این است که این مرحله بسیار متکامل می‌باشد و در تجربه شیخ انصاری و تعدادی از شاگردان، این سیر تاریخی نقش خود را ایفاء کرده است.

یعنی جریانات حدیثی، جریانات عقل‌گرا و ... تاریخ بر اینکه اینها به یک نقطه تعادل منطقی برسند بسیار اثر داشته است و لذا فقه امروز فقه فوق‌العاده متکاملی است و تا حدّ زیادی به همه اینها توجه شده است.

### نکته پنجم

آنچه تا اینجا گفته شد گذار و گذری در تاریخ و تحلیل اجمالی طی نکاتی بود و بیش از این چیزی نبود، اما چون این مباحث در نظریه اجتهاد و تقلیدی که امروز شکل گرفته است و بعدها در نقطه‌به‌نقطه به آن نیاز داریم و پیشینه این اجتهاد و تقلید امروز این تطوّرات تاریخی بود، به‌ناچار تا حدّی به آن پرداختیم که البته مقداری خارج از بحث فقهی و اصولی شدیم اما با توجه به اهمیّت آن به اختصار به آن پرداخته شد.

اما این نکته جدید، محتوایی بوده و پس از آن به مهمترین دیدگاه‌های اخباریون می‌پردازیم.

#### انواع کاربرد عقل

این نکته جدید این است که، عقل و اعتماد به عقلی که ما از آن سخن می‌گوییم از یک نگاه کلان دارای دو ساحت و دو منظر دارد:

الف)یک کاربرد عقل، عقل به‌مثابه منبع حکم شرعی می‌باشد –چه منبع مستقل و چه غیرمستقل-

ب) کاربرد دیگر این است که عقل به‌مثابه کاشف و کمک در فهم متن می‌باشد.

این دو نگاه و منظر را باید از هم جدا کرد و در مقام اعتباربخشی هم ممکن است کسانی بین این دو نگاه تفصیل قائل شوند.

##### کاربرد اول: عقل به‌مثابه منبع

عقل به‌مثابه و به عنوان منبع و مقدّمه‌ای که خودش در تولید حکم شرعی ایفاء نقش کند مقوله‌ای است که خودش به دو بخش تقسیم می‌شود که عبارت‌اند از:

الف) مستقلات عقلیه: در مستقلات عقلیه گفته می‌شود با مقدّمه عقلی بدون اینکه هیچ روایتی در کار باشد به حکم شرعی می‌رسیم. این اوج کاربرد عقل به‌مثابه منبع و حجّت برای رسیدن به حکم شرعی می‌باشد.

ب) غیر مستقلات: در اینجا عقل مقدّمه‌ای در کنار مقدّمه حکم شرعی می‌شود که نهایتاً ما را به یک حکم شرعی می‌رساند، مانند بحث وجوب مقدّمه یا اجتماع امر و نهی و یا امر به شیء و نهی از ضد و مسائلی از این قبیل که در اینها عقل در کنار مقدّمه از یک حکم ما را به حکم جدیدی می‌رساند که در متن وجود ندارد.

این دو نوع از کاربرد عقل به‌مثابه منبع برای رسیدن به حکم شرعی می‌باشد.

##### کاربرد دوم: عقل به‌مثابه کاشف

اما در این قسم دوم که عقل به‌مثابه کاشف و کمک در فهم متن می‌باشد که این مقوله دیگری است و عقل به این معنا مانند مسئله «**الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى‏**»(طه/5) می‌باشد که گفته می‌شود، این حکم عقلی که ما داریم قرینه‌ای می‌شود تا این عبارت به این صورت معنا شود و بسیاری از قراین لبّیه نیز وجود دارد که اگر ما برای عقل اعتبار قائل باشیم، هم در مباحث کلامی و هم در مباحث فقهی اثر می‌کند.

این دو نوع کاربرد عقل بود که به عنوان نکته آخر مطرح شد و در جلسات بعد به أهمّ تفاوت‌های اصولی و اخباری که اوج منازعه بوده و در مسائل امروز ما تأثیر دارد اشاره می‌شود.